

شعر کار در شهرستان دنا

محمد جاودان خرد*

سید محمد باقر کمال‌الدینی**

چکیده

اشعاری که در زمینه کار و شغل در فرهنگ شفاهی کهگیلویه و بویراحمدی سروده شده است (کارسروده‌ها)، بخش وسیعی از ادبیات این مرز و بوم را تشکیل می‌دهد. مردان و زنان این استان برای انجام هر کاری شعری هم‌نوا با کننده کار دارند که مضمون و موسیقی متناسب با آن را دارد و انگیزه خوبی برای انجام کارهاست. در جامعه عشایری و روستایی دنا کارهایی از قبیل: برنج‌کوبی، بلوط‌کوبی، شیردوشی، دوغ‌زنی، نشاکاری برنج و به‌چرا بردن بره‌ها، با خواندن اشعاری همراه بوده که متناسب با وضعیت و شرایط آن کار برای تسریع، سرگرمی و فرار از خستگی خوانده می‌شد. در این پژوهش به بررسی و واکاوی این اشعار پرداخته شده است. این اشعار در بردارنده مجموعه‌ای از تفکرات، انگیزه‌ها و حالات روانی هنگام کار کردن است که غنای ادبی آن نشان از قدمت ادبی مردم این شهرستان دارد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عامه، شعر لری، شعر کار، کهگیلویه و بویراحمد، دنا.

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه پیام نور، واحد یزد.

Email: mohammad.javedan@gmail.com

** استادیار دانشگاه پیام نور، واحد یزد

۱. مقدمه

مردم سرزمین ایران با قدمت و دیرینگی بسیار، برای پیشبرد زندگی و کنار آمدن با سختی‌ها و دشواری‌ها فرهنگ و ادبیاتی ژرف و جدی با کارکردی عملی و روان‌شناسانه داشته‌اند. در این میان اشعار، نغمه‌ها و ترانه‌های بسیاری سینه‌به‌سینه منتقل شده و بر زبان ساده و بی‌ریای روستاییان و عشایر جاری شده‌است.

خواندن و کشف روح ادبی و احساسی اشعار و ترانه‌های محلی، نشانگر این است که مردم این سرزمین چگونه با خیال، تصویر و رنگ کنار آمده و زندگی را باور داشته‌اند؛ در پناه کوه‌ها و دشت‌ها با شدت گرما و سوز سرما بدون پای‌پوش در نشاکاری و برنج‌کوبی و ... به یاری یکدیگر برکت را به سفره‌خانواده آورده‌اند.

منطقه‌ای که اکنون کهگیلویه و بویراحمد نام دارد، از نظر تاریخی و ادبی پیشینه‌ای کهن دارد. در گذشته‌ای نه‌چندان دور، این منطقه جزء یکی از بلوک‌های فارس بوده و خود شامل دو قسمت می‌شده‌است: قسمت شمال شرقی که سردسیر و کوهستانی بود و آن را «پشت کوه» می‌نامیدند و قسمت جنوبی و غربی که «نره کوه» بود و بهیهان نامیده می‌شد.

در دوره باستان، محدوده کهگیلویه انشان یا انزان نامیده می‌شد. انزان شامل کهگیلویه و ممسنی بوده است. پژوهشگران بر این باورند که مردمان انزان خود بخشی از مردمان پارس بوده و با هخامنشیان هم‌نژاد بوده‌اند.

اگرچه قدمت اداری استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد به سال ۱۳۴۲ باز می‌گردد، قدمت فرهنگی این منطقه به اندازه تاریخ ایران است. این منطقه به‌علت قرار گرفتن در شرق تمدن عیلامی و به استناد برخی تپه‌های باستانی، قدمتی تا هزاره سوم پیش از میلاد را نشان می‌دهد.

از آغاز تاریخ ادبیات مکتوب در استان اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما در زمان قاجار، از روزگار محمدعلی شاه، با نام شاعرانی از کهگیلویه و بویراحمد مواجه می‌شویم که عبارتند از: میرزا ابراهیم ملتجی، میرزا محمدابراهیم مآذون، میرزا ابوالخلیل شوقی و خداکرم‌خان بویراحمدی. (رک. هادی‌پور، ۱۳۹۲: ۲۸).

تاریخ ادبیات شفاهی این استان قدمتی بسیار بیشتر از ادبیات مکتوب آن دارد و در اینجا نیز مانند نقاط دیگر، تاریخ ادبیات شفاهی با تاریخ آفرینش آن قوم مقارن است. از آنجا که این استان،

شعر کار در شهرستان دنا ۳

کوهستانی و سخت‌گذر بوده، کمتر از سوی دولتیان حمایت می‌شد و مردم بی‌بهره از خدمات دولت، خود تولیدکنندهٔ مایحتاج خویش می‌بودند و اسباب ضروری زندگی را تأمین می‌کردند. چشم مردم عشیره به آسمان بوده است. اگر باران می‌بارید، بره‌ها چاق می‌شدند و گوسفندان شیر بیشتری داشتند. اگر آسمان ناخن‌خشکی می‌کرد، کشاورزی بی‌رونق بود و چهرهٔ کریه فقر، خود را با اخم فراوان نشان می‌داد. در این وضعیت مردم از ذوق و قریحهٔ خود استفاده می‌کردند و برای رهایی از خستگی کار و ایجاد فضای مفرح در انجام کارهایی از جمله: نشاکاری، برنج‌کوبی، بلوط‌کوبی، شیردوشی، دوغ‌زنی و به‌چرا بردن بره‌ها، به سرودن و در خواندن شعر می‌پرداختند.

۲. پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ موضوع حاضر، تاکنون پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است که به شکلی گذرا به آن پرداخته‌اند. در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد فریدون داوری اشاره‌ای کوتاه به موسیقی کار شده؛ ولی به تشریح آن پرداخته نشده است. در کتاب *مردم کوهگیلویه و بویراحمد*، تألیف نورمحمد مجیدی و نیز کتاب *مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کوهگیلویه و بویراحمد*، تألیف یعقوب غفاری اشعار برنج‌کوبی و خیلی از اشعار قدیمی جمع‌آوری شده، اما چنان که شایسته است تقسیم‌بندی دقیق و آوانگاری علمی در آن‌ها صورت نگرفته است. چون تاکنون به صورت علمی و منظم این کار انجام نگرفته بود، کوشیدیم با اتکا به تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای، مقالهٔ حاضر را، به‌عنوان قدم نخست در شناسایی اشعار کار استان کهگیلویه و بویراحمد به سامان رسانیم.

۳. انواع شعر کار در کهگیلویه و بویراحمد

در منطقهٔ کهگیلویه و بویراحمد مناسب هر پیشه‌ای اشعاری ترنم می‌شود، ولی بیشتر این اشعار حول دو محور «کشت و ورز» و «دامپروری» است. اشعار کشاورزی شامل: اشعارنشاکاری، اشعاربرنج‌کوبی، دروگندم و برنج، اشعاربلوط‌کوبی و اشعار دام‌پروری شامل: اشعار شیردوشی، اشعار دوغ‌زدن، اشعار به‌چرا بردن گوسفندان می‌باشد.

۳.۱. اشعار کشاورزی

۳.۱.۱. اشعار نشاکاری (برنج‌کاری)

هنگام نشای برنج، کارگران، اعم از زن و مرد، برای اینکه رقابتی بین گروه ایجاد شود و نیز نوعی انرژی مثبت به افراد تلقین شود، به خواندن شعر می‌پرداختند. طول مصراع این اشعار کوتاه و ضربی بود و افراد را به تلاش بیشتر برای عقب‌نماندن از دیگران تهییج می‌کرد. البته «همیشه هنر عامیانه ساده‌تر و در رعایت معیارها باگذشت‌تر است، همان‌گونه که در قافیه‌های اشعار عامیانه آسان‌گیری‌های بیشتری نسبت به شعر سنتی وجود دارد» (وحیدیان کامکار، ۱۳۷۰: ۷۴). از همین روی است که در اشعار کار عشایر قواعد عروضی و قافیه رعایت نشده‌است و هرچه هست ذوق و قریحه شخصی همراه با ادراک غریزی وزن و قافیه است.

در این اشعار، قافیه در پاره‌ای اوقات رعایت نمی‌شود و بیش از شکل و ساختمان شعر، محتوا در نظر گرفته می‌شود. کارگران مرتب «یالی یوسه» *yâli yowsa* یعنی «یاعلی نشا کنید» را سر می‌دادند:

- یالی یوسه، بگو یوسه، یالی سوسه کار تولکه، دلم ایدکه، هی قریکه

yâli yowsa bego yowsa, yâli yowsa

kâr tulake. delm idake. hay qorbake

برگردان: کار نشاکاری است؛ دلم نگران است؛ صدای قورباغه بلند است؛ دلم نگران است؛ قورباغه است. * اه‌ای قورباغه است.

- هی گو یلم، نک بز نید، چی مُرگلم

hey gowyalom. nek bezanit. či morgalom

برگردان: ای برادرانم! مانند مرغ که تند تند به زمین نوک می‌زند، تند تند بذرها را در زمین بکارید.

- هی قضاآته، وردا پآته، سوز کن جآته، هی بلاآته، بلاآته جونم

*- «هی» حرف تنبیه و تحذیر است و منظور از بیان این صوت آن است که نشاکار از قورباغه بترسد و زودتر پایش را برداشته و نشای بیشتری انجام دهد.

شعر کار در شهرستان دنا ۵

hay qazâta, vardâ pâta sowz kon jâta hey balâta, balâta junom

برگردان: فدایت شوم پایت را بردار (زودتر کار کن). با کاشتن بذر برنج زیر پایت را سبز کن.
فدایت شوم، بلایت به جانم.

- هی گوایلم، جاهل دارم، وختِ کارم، نه بیکارم، غم ندارم

hey gowyalom, jâhel dârom, vaxte kârom, na bikârom, çam naðârom

برگردان: ای برادرانم! نیروی جوان دارم. وقت کار است. من بیکار نیستم و غمی ندارم.

- تیم کش لیشه، شل زن لیشه، گل وریشش، وا خَش و خیشش، وا همربیشش

tim kaš liše, šolzan liše, gol va rišeš, va xešo xišeš, va homrišeš

برگردان: کسی که نهال می آورد، ضعیف است. کسی که شخم می زند، ضعیف است. گل به ریش او و پدرزنش و باجناقش بادا.

گاه کارگران در قالب شعر بر سر هم داد می زنند و با زبان کنایه و طعن البته برای تحریک و

تهییج، خطاب به بسته های نشا می گویند که صدای دست نشاکار شنیده نمی شود:

- یوسه یوسه، سوز قد بهسه، نبی خَهسه، مونیبینم شربی دهسه

yowsa yousa, suze qađ ba:sa, nabey xahsa mo nibinom šerepey da:sa

برگردان: نشا نشا، ای بسته های نشا! من صدای دست نشاکاران را نمی شنوم.

۲-۱-۳. اشعار برنج کوبی

اشعار مربوط به برنج کوبی و شیوه اجرای آن حکایتی جالب دارد. در روزگار قدیم که در منطقه خبری از آسیاب نبود، قبل از شروع مراسم عروسی و گاهی ختنه سوران پسران ایل، زنان آبادی دور هم جمع می شدند و به برنج کوبی برای تهیه غذای عروسی می پرداختند. انجام این عمل به این صورت بود که شلتوک ها را در ظرفی به نام سرکو یا سیرکو (یعنی هاون) می ریختند. دوزن اطراف سرکو می نشستند و با دسته سرکو، (که غالباً این دسته از چوب درست شده بود)، بر روی شلتوک ها می کوبیدند تا برنج ها از پوست جدا شوند. فرو آوردن و بالا بردن این دسته های چوبی به منظور

کوبیدن بر شلتوک درون سرکو، نظم خاصی داشت و باید به تناوب صورت می‌گرفت. به همین علت، کوبیدن و آماده کردن برنج با این وسیله، کار همه کس نبود و زنان خاصی که سال‌ها تمرین کرده و آموزش دیده بودند، می‌توانستند این کار را به خوبی انجام دهند.

یکی از آن دو زنی که مشغول کوبیدن برنج بودند، در هنگام کار اشعاری می‌خواند و نفر دیگر که مقابل او بود، عین آن اشعار یا ریتم آخر آن‌ها را به صورت «های بو یا های وو» پاسخ می‌داد.

هر مصراع این اشعار، شبیه به اشعار دوری، به چند بخش کوچک‌تر تقسیم می‌شود. موسیقی این اشعار روان و ضربی است به شکلی که هنگام برنج‌کوبی، نفس انجام‌دهنده کار بند نمی‌آید؛ یعنی هنگامی که دسته چوبی برنج‌کوب را بالا می‌برند، یک بخش از مصراع و وقتی که دسته پایین می‌آید، بخش دیگری از مصراع خوانده می‌شد و این خود هیجان و شتاب برنج‌کوب را بیشتر می‌کرد و حتی چنان حس رقابتی ایجاد می‌نمود که هیچ‌کس از دیگران عقب نمی‌ماند.

با اندکی تأمل در این اشعار به خوبی متوجه می‌شویم که سراینده این اشعار با استادی کامل، همه جوانب زیبایی سخن را سنجیده و چنان تناسب عمیقی بین موسیقی و مضمون ایجاد کرده است که شادی را به گروه هدیه و خستگی را کم می‌کند و انگیزه افراد را برای تلاش بیشتر بالا می‌برد.

زمان سرایش و نخستین سرایندگان و مبدعان این اشعار بر ما مجهول است. این اشعار سینه به سینه در عروسی‌ها و مراسم ختنه‌سوران* فرزندان افراد متمکن، به نسل‌های بعد منتقل شده است. با ورود آسیاب‌های آبی و بعدها آسیاب‌های صنعتی به روستاها و شهرها، این اشعار رو به فراموشی رفته یا کم‌رنگ شده‌اند؛ به گونه‌ای که جمع‌آوری انواع آن‌ها سخت و مشکل بود. با کمک برخی افراد خوش‌ذوق ایل و نویسندگان و مطلعان محلی، ابیات دست و پا شکسته‌ای جمع گردید؛ اما در کتاب‌های *مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کهگیلویه و بویراحمد*، اثر یعقوب غفاری و *مردم و سرزمین کهگیلویه و بویراحمد*، تألیف نورمحمد مجیدی کرایبی، اشعار زیبا و در خور تحسینی از این نوع جمع‌آوری شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

* - ختنه‌کنان: جشن بریدن سر غلاف نره کودکان. (فرهنگ لغت دهخدا، جلد ۱۲: ذیل لغت ختنه‌کنان) در این منطقه به همین نام مشهور رایج است.

شعر کار در شهرستان دنا ۷

گفتنی است واژه «های بو» که مرتباً در این اشعار تکرار می‌شود، محتمل بر چند معنی است: به معنی «بله». حاصل این جواب‌دادن دو استنباط دارد: الف) تأیید شعری است که خانم تک‌خوان می‌خواند: «سوزی، های بُو؛ با نمکی، های بُو، گل ری زمینی» (های بو: هستم). ب) اعلام حضور و آمادگی برای ادامه و همراهی در کار: «تا بریم، های بُو؛ سرگه نیر، های بُو؛ دنیانه بینیم» (های بو: هستم - آماده هستم).
ممکن است این واژه و تکیه کلام، «های بُو»، برای تولید موسیقی و آهنگ بیشتر و حتی برقراری ارتباط موسیقی شعر با ضربه‌ای باشد که بانوان به دل «سرکو» می‌زنند.

- تا بریم، های بُو؛ سرگه دنا های بُو؛ سر چشمه میشی*

یا و بُو، های بُو؛ دل دوسی مون، های بُو؛ یا قوم و خویشی

tâ bereym hây bu, sare ko: denâ hây bu, sare češma miši

yâ vabu hây bu, dele dusimun hây bu, yâ qowmo xiši

برگردان: بیا تا برویم بالای کوه در کنار چشمه میشی^۱ یا به بهانه دوستی مان، یا به بهانه خویش و قومی مان.

- مالِ گل، های بُو؛ بارکرده بی، های بُو؛ باش ای کنم بار

وَ خدا، های بُو؛ زه بووره، های بُو؛ وَ دلِ گورو دار

mâle gol hây bu, bâr kerda bi, hây bu, bâš icenom bâr

va xodâ, hây bu, ra: bovaré, hây bu, va dele gurow dâr

برگردان: آبادی گل (معشوق) کوچ کرده بود و من با آن کوچ می‌کنم. مگر اینکه خدا به دل انسان عاشق دل‌سوخته راه ببرد.

-تا بریم، های بُو؛ سرگه دنا، های بُو؛ من وُرد احساس

* کوه دنا: بلندترین قله رشته‌کوه زاگرس است که در شهر یاسوج واقع است. چشمه میشی: چشمه‌ای است دارای آب خنک و روان در فرودست قله دنا.

بو بنیم، های بُو؛ و بو چویل، های بُو؛ و گل برنجاس
 tâ bereym hây bu, sare ko: denâ. hây bu, mene vorde ehsâs
 bu benim, hây bu, vabu čavil. hây bu, va gele berenjas
 برگردان: بیا به بالای کوه دنا در یورت (جایگاه) احساس برویم و گل چویل و گل برنجاس (گل
 بومادران) را ببوییم.

- صُب دنا، های بُو؛ ظهر خومی * یه، های بُو؛ شَوچاسه خاره
 گل غریب، های بُو؛ مجنون غریب، های بُو؛ دل تحله خواره
 sob denâ, hây bu, zo:r xomiya, hây bu, šow čâsa xare
 gol qarib, hây bu, majnun qarib, hây bu, del ta:la xare
 برگردان: صب کوه دنا، ظهر کوه خامی و شب در چاسه خار هستند. یارغریب، مجنون غریب
 و دلم تلخ‌کام و نگران است.

- تا بریم، های بُو؛ سرگه نیر ** ، های بُو؛ دنیانه بینیم
 بو بنیم، های بُو؛ و ابریشم، های بُو؛ خاری بچینیم
 tâ bereym, hây bu, sare koye nir, hây bu, denyâna binim
 bu benim, hây bu, va abrišom, hây bu, xâri bečinim
 برگردان: (بیا) تا بالای کوه نیر برویم و از آن بالا دنیا را بینیم و در آنجا گل‌های آویشن را بو
 کنیم و گل‌های معطر خاری *** را بچینیم.

- چه خَشِه، های بُو؛ جر بکنی، های بُو؛ ماژه و ماژه
 بات و ابو، های بُو؛ ابریشمی، های بُو؛ زر خین تازه (غفاری، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۹)
 če xaše, hây bu, jař bečeni hây bu, mâza va mâza

* - کوه خامی در شهرستان گچساران واقع است. در گویش لری "خومی" نام دارد.

** - کوه نور یا نیر در شهرستان کهگیلویه واقع است.

*** - خاری: یکی از گیاهان معطر استان است که آن را همراه ماست، دوغ و دیگر غذاها مصرف می‌کنند.

pât vâbu. hây bu. abrišemi. hây bu. zere xine tâza

برگردان: چه قدر خوش است که روی این تپه و آن تپه دعوا بکنی. تو که همچون ابریشم لطیف و نرم هستی، پاهایت به خون آغشته بشود.

- وَ خِدا، هَای بُو؛ مِیَن بَکُش هَای بُو؛ سِی رَنگِ زَرِدَت

خُم وَا بَم، هَای بُو؛ بَرِی بَنَدِی، هَای بُو؛ سِی رَفِ دَرِدَت

va xođâ. hây bu. mena bekoš. hây bu. si range zardet

xom vâbam. hây bu. barey bandi. hây bu. si ra:fe dardet

برگردان: خدا مرا به سبب رنگ زرد تو بکشد، من بره پرواری برای رفع دردت می شوم.

- سَوَزَی، هَای بُو؛ بَا نَمکِی، هَای بُو، گِل رِی زَمِیَنِی

وَ حَرَفُم، هَای بُو؛ بَاوَر مَکَن، هَای بُو، تَا خُت نَبِیَنِی (مجیدی کرای، ۱۳۸۴: ۵۸۸)

sowzayey. hây bu. bâ namaki. hây bu. gele ri zamini

va harfom. hây bu. bâvar makon. hây bu. tâ xot nabini

برگردان: تو سبزه بانمک هستی و گل روی زمینی. تاخودت مشاهده نکنی به حرفم باور نکن.

۳.۱.۳. اشعار بلوط کوبی

شاید بتوان گفت بلوط توتم عشایر زاگرس است؛ زیرا آنان با بلوط زیسته اند؛ با بلوط بزرگ شده اند؛ با بلوط خود را گرم نگه می داشته اند؛ از بلوط روشنایی می گرفتند و حتی با بلوط می نوشتند.

«ما با بلوط ریشه در خاک آشنا ایم فرزند آریوبرزن از کوه دنیا میم»

(داوری، ۱۳۸۰: ۶۳)

بلوط آن چنان وارد زندگی ایل شده که حتی لالایی های کودکان نیز رنگ و بوی بلوط را گرفته

است:

لالالالا گل قالی بوات رهته و جاش خالی

لالالالا گل سینه مامان باید بلی بچینه

lâ lâ lâ lâ gele qali, bovât ra:te vo jâš xâli

lâ lâ lâ lâ gele sina. mâmân bâyat bali beçine

برگردان: لالالالا گل قالی، بابات رفته و جایش خالی است. لالالالا گل سینه (گل زینت‌بخش سینه) مادرت باید بلوط بچیند (افرازی‌زاده، ۱۳۹۰: ۷۵).

در زمان قدیم که نشانی از آسیاب در منطقه نبود، نان بلوط خوراک نخست نیاکان ما بود. بلوط که در گویش لری به آن «بلی» می‌گویند، میوه‌ای به رنگ نیمه‌زرد و با پوسته‌ای کلفت است که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، غذای اصلی زاگرس‌نشینان و مردم کهگیلویه و بویراحمد بوده‌است. در حال حاضر بلوط دیگر در سبد غذایی همهٔ افراد جامعه قرار نمی‌گیرد؛ ولی چون غذایی که از آن درست می‌شود (کَلگ) ارزش دارویی دارد، از آن به عنوان نوعی درمان استفاده می‌شود. مضاف بر آن از پوست آن در رنگرزی و سایر کاربردهای دارویی و صنعتی استفاده می‌شود.

در گذشته زنان خانواده، بلوط‌های خشک‌شده و آماده را بر روی سنگ صافی که به آن «برده‌ر» (bardhař) می‌گفتند، می‌گذاشتند و با سنگ دیگری که معمولاً صاف و غلتان بود و دسته «برده‌ر» نامیده می‌شد، بلوط‌ها را خرد می‌کردند تا به صورت آرد درآید و قابل استفاده گردد. هنگام بلوط‌کوبی زن یا دختر جوان و خوش‌آوازی شروع به شعرخوانی می‌کرد و دیگران که با دسته وسیل (سنگ مشتی سرین و زیرین) بلوط می‌کوبیدند، در جواب اشعارش می‌گفتند:

- هایه، هایه، هایه، هایه

hâya, hâya, hâya, hâya

- اِرسی پاشنه بلند جوروی شبرو بار الله من بغلت سیر بکنم خَو

ersiye pâšna beland, jurowye šebrow

bârelâ mene bayalet sir becenom xow

برگردان: کفش پاشنه‌بلند، جوراب شبرو (نوعی جوراب بوده)، خداوند! در آغوشت به اندازه‌ای بخوابم که سیر شوم.

- آرای خئی بوس بکنی بیو لورُ برنونه بی خوت بیا شاید جر اَبو

ar ixey bus bekeni beyow lowe ru

berowna bey xot beyâ šâyad jař âbu

برگردان: اگر می‌خواهی مرا ببوسی بیا کنار رودخانه. تفنگ برنو را هم با خودت بیاور شاید دعوا شد.

- نَی تَرُم بُنِگَت کَنَم نَه خُوت ایایی بی وفایی تَی تونَه، تَی مونیایی

neytarom bonget conem, na xot iyâyi

bivafâyi tey tene, tey me niyâyi

برگردان: نمی‌توانم صداقت کنم و نه خودت می‌آیی، پس بی وفایی از آن توست که پیش من نمی‌آیی.

- شَو تا صُب و مِن مال پیت ای وَراری نکنی کار بَدی وُ شَرَساری

šow tâ sob va mene mâl pit ivarâri

nakeni kêre bađi o šarmsâri

برگردان: ای معشوق از شب تا صبح که در آبادی می‌چرخ، نکند که کار بدی بکنی و مایه شرمساری بشوی. (مجیدی کرای، ۱۳۸۱: ۵۰۴)

گفته‌اند که «در بافت ایللی، به خاطر شرایط خاص و محدودی که زنان دارند، اصولاً شاعر زن پیدا نمی‌شود و یا ممکن است به ندرت پیدا شود. در این بستر نه تنها شعر عاشقانه‌ای توسط زنان سروده نمی‌شده است، بلکه اگر موردی بوده، مورد تقبیح دیگران قرار می‌گرفته است.» (موسوی، ۱۳۸۵: ۱۶۴). اما ظاهراً برخی از این اشعار رنگ و بوی زنانه دارند:

آر ای خَی بوس بکنی بیو لورُو برنونه بی خُوت بیا شاید جَرابو

ar ixey bus becenı beyow lowe ru

berowna bey xot beyâ šâyad jař âbu

احتمال دارد که سراینده مرد این شعر را از زبان زن سروده باشد و گوینده و خواننده زن فرض شد باشد. از همین روی، نشانه‌هایی از جنسیت مردانه در این بیت و ابیاتی نظیر آن دیده می‌شود: شاعر پرخاشگر و جنگ‌دوست بویراحمدی حتی در خلوت حالات عاشقانه زنی فرضی نتوانسته تفنگ خود را فراموش کند و رد پای مردانه را بدین صورت در شعر به‌جا گذاشته است.

۳. ۱. ۴. اشعار دام‌پروری

۳. ۱. ۴. ۱. اشعار شیردوشی

چنان‌که اشاره شد، در زندگی ایلی برای هر کاری از شعر و موسیقی متناسب با همان کار استفاده می‌شده‌است. از جمله این شعرها، اشعار شیردوشی است.

هنگام دوشیدن گاو برای این که گاو شیر بیشتری بدهد، شعری مخصوص می‌خواندند. آنان معتقد بودند که ترنم این اشعار سبب آرامش حیوان شیرده و در نتیجه موجب شیردهی بیشتری خواهد شد. این اشعار در واقع نوعی هم‌زبانی و انس و بیان درد دل با حیوان بود؛ درد دلی که آرامش حیوان را به همراه می‌آورد. این اشعار و ترانه‌ها نیز هم‌چون دیگر کارسروده‌ها برخی مواقع با تکرار برخی واژگان ظاهراً بی‌مفهوم ولی آهنگین همراه بوده‌است:

- پی پی پی گام اومه گای جونیم شای اومه

pi pi pi gâm uma
gâye junim šay uma

برگردان: پی پی پی گاو آمد. گاو عزیزم شاد آمد.

- گام برنی که بهاره که و کمه برناده

gâm baŋni ke bahâre
ko: vo kamara boŋnâde

برگردان: گاو فریاد زد که بهار شده‌است و با فریاد خود کوه و کمر را از هم پاره کرد.

- تا گام و دون ایایه دَهِس و پام و جون ایایه

tâ gâm va dun iyâye
da:s -o- pâm va jun iyâye

برگردان: وقتی که گاو برای غذا خوردن به منزل برمی‌گردد، دست و پای من جان می‌گیرد.

- پی پی پی جون دلُم شای اُمی سر منزلُم

pi pi pi june delom
šây umey sare manzelom

*- نوعی صوت است که زنان در هنگام دوشیدن گاو و گوسفند بر زبان می‌آورند.

برگردان: پی پی پی گاوِ عزیزم، به منزلم خوش آمدی.

- مایه گویی خوش خوبه که ای پایه به دونه

mâya gouyi xoš xube
ke iyâye be dune

برگردان: گاو ماده‌ای خوب است که خودش برای شیردهی به منزل برمی‌گردد.

- تا گام اومه دونه گروه دَهِس و پام جون گروه

tâ gâm uma duna gerow
da:s -o- pâm juna gerow

برگردان: وقتی گاو آمد و غذایش را خورد، هم‌زمان دست و پای من هم به جان آمد.

- هرکه بزنه گامه بی چو خدا گاش بمیره تا نخره دو

har ka bezane gâma bi çu
xeđa gâš bemire tâ naxare du

برگردان: هرکس گاو را باچوب بزند. الهی! گاوش بمیرد تا دیگر دوغ نخورد.

این سه مصراع نیز باهم خوانده می‌شود:

- تاس بده بدوشم (tâsa beđe bedušom): ظرف شیر را بده تا گاو را بدوشم.

- کره شه بده بنوشم (karaša beđe benušom): کره آن را بده تا بخورم.

- دوشه بده بجوشم (duša beđe bejušom): دوغش را بده تا آن را برای تهیه کشک بجوشانم.

۳. ۱. ۴. ۲. اشعاردوغزنی

صبح زود که هنوز از عطای روشنی‌بخش خورشید بر گستره زمین خبری نیست و به اصطلاح محلی وقت «خروس خونون» است، زن ایل از خواب برمی‌خیزد و کارهای روزمره را که اولین آن‌ها «دوغزنی» است، آغاز می‌کند. این دوغزنی کار ساده‌ای نیست و دشواری‌ها و ابزارهای خاص

خود را دارد. او ابتدا ماست را داخل مَشک مخصوصی که به آن «چَمَتِر» می‌گویند، می‌ریزند و مشک را بر سه پایه‌ای چوبین که در زبان محلی «مَلار»^{*} نام دارد، قرار می‌دهند. آنگاه برای مدتی حدود نیم ساعت و بلکه بیشتر چمتر را به حرکت در می‌آوردند تا به اصطلاح کره از دوغ جدا شود. این کار نیز با اشعاری همراه است:

- هِی دُوِه هِی دُوِه، بَنگِشَتکَم سَرِ چو

hey duva, hey duva, bengeštakom sare čuva

برگردان: ای دوغ، ای دوغ! گنجشکم بلند شد و روی چوب‌ها نشسته است.

- بُنگِ ای زَنه سَرِ چو

bong izane sare ču

برگردان: و بر روی چوب‌ها صدا می‌کند.

- هِی دُو، هِی دُو، بَنگِشَتکَم سَرِ دار

hey duva, hey duva, bengeštakom sare dâr

برگردان: ای دوغ، ای دوغ! گنجشکم بالای درخت است.

- بُنگِ ای زَنه کَره وار

bong izane kareye vâr

برگردان: صدا می‌زند کره مانده در یورد.[†]

- هِی دُو هِی دُو، بَنگِشَتکَم سَرِ بَرَد

hey duva, hey duva, bengeštakom sare bard

^{*} - ملار سه پایه چوبی است که از سه چوب بلند ۱/۵ متری درست می‌شود. یک سر چوب‌ها را به هم می‌بندند و سر دیگر چوب‌ها را به صورت مثلثی روی زمین می‌گذارند و مشک را با طنابی از بالای آن وصل می‌کنند (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

[†] - یورد: محل اسکان عشایر کوچ رو است که آنجا چادر به پا می‌کنند و تا هنگام کوچ در آن محل اقامت دارند. در گویش محلی آنرا وُرد می‌گویند. (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۱۱)

برگردان: ای دوغ ای دوغ! گنجشکم روی سنگ نشسته است.

- بُنگ ای زنه کَری زرد

bong izane karey zard

برگردان: صدا می‌زند کره زرد (کره گاو زرد رنگ است).

هرگاه که کمی دیر می‌شد، مادر ایلی با آهنگ تندتر و جنبش افزاتر برای جبران عقب‌ماندگی، خطاب به خودش، اما با کنایه به دوغ نهیب می‌زد:

- هَی دُو چته وَداری؟

hey duva, čete va dâri

برگردان: ای دوغ چه مشکلی داری که هنوز ماست هستی و به شیر تبدیل نشده‌ای؟

- مَه کَینو نَداری؟

ma keybenu nađâri

برگردان: مگر کدبانو نداری؟

- مَه کَینوته مَار زه؟

ma keybenuta mâr za:

برگردان: مگر کدبانویت را مار زده است؟

- سَر بُرگِشه مَلار زه؟

sare borgeša malâr za:

برگردان: مگر بالای ابرویش را ملار زده است؟

۳. ۴. ۱. ۳. اشعار به چرا بردن بزه‌ها

از آنجا که در مناطق عشایری شغل بیشتر مردم دامداری است و پرورش دام نقش تعیین‌کننده-ای در معیشت آنان دارد، برای اینکه بهترین و فربه‌ترین گوسفندان را داشته‌باشند، از ذوق و استعداد

خودشان نیز برای رسیدن به این هدف استفاده می‌کنند. زنان عشایری هنگامی که بره‌های خود را به چَرا می‌برند برای اینکه از نظر روانی نوعی تمرکز به بره‌ها بدهند و نیز برای خود سرگرمی ایجاد کنند، با بره‌هایشان حرف می‌زنند؛ درد دل می‌کنند؛ آن‌ها را به حرکت و پویایی دعوت می‌کنند و به آن‌ها نوید می‌دهند که علف فراوان است و تنها به «یا علی» نیاز دارد و شروع به خواندن شعر می‌کنند:

– هَی بَرَه وَری مال رَه کوگَه وَ سرِ چال رَه

hey bara vari mâl ra:

kowga va sare čâl ra:

برگردان: ای بره بلند شو که ایل حرکت کرد و کبک‌ها همه از آشیانه رفته‌اند.

– هَی بَرَه وَری هَوایَه سر گُمبِ کَرَکَوایَه

hey bara vari havâya

sare gombe karkavâya

برگردان: ای بره بلند شو که روز شد و گل «کَرَکوا» شکوفه زده و آماده خوردن شده است.

– هَی بَرَه بَرَه، هَویزَه دُمبَهت پَر تَویزَه

hey bara bara hawiza

dombat peře taviza

برگردان: ای بره، ای بره هویزه دمبهات پر تا پر ظرف «تویزه» است. (این شعر انگیزشی است.

بره را تهییج به چرای بیشتر می‌کند تا دنبه آن لبریز ظرف تویزه گردد.)^{*}

– هَی بَرَه که رَه وَ بهبِهون دُمبَهش نَه رَه چَنده بِهون

hey bara ke ra: va behbehun

dombaša na za čanda behun

برگردان: بره ای که به بهبهان برای چرا رفته باشد، دمبه‌اش به اندازه چند سیه چادر شده است.

*- تویزه: سبدی است که از درتخچه ای به نام «جرگ» یا شاخه های نازک بید بافته می‌شد که برای نگهداری نان از آن استفاده

می‌گردید. (مصاحبه، طاهرزاد، بیناپور، ۱۳۹۳/۱۱/۱۰، ساعت ۱۱ صبح)

۴. نتیجه‌گیری

از اشعار و ترانه‌های کار در استان کهگیلویه و بویراحمد از منظرهای مختلف می‌توان به نتایج متفاوتی دست یافت. ولی آنچه از این اشعار به روشنی دریافت می‌شود آن است که بن‌مایه‌های اشعار نشان می‌دهد دره‌مۀ زمین‌ها کاری کوشش و سحرخیزی امری پسندیده و در مقابل تنبلی صفتی نکوهیده و زشت بوده است. این مقوله یعنی پرهیز از تنبلی حتی به صورت استعاره مکنیه خطاب به موجودات غیر انسانی نیز بیان شده است. «ای برّه بلند شود که روز شد و گل کرکوا شکوفه زده و آمده خوردن است.» دومین نتیجه حاصل از این اشعار وجود فعال زنان ایلی در همه صحنه‌های کار و ورز بوده است تا جایی که خواننده خود متوجه می‌شود بسیاری از این ترانه‌ها رنگ و بوی زنانه دارند و به علاوه از زبان آنان نقل شده اند.

کتاب‌نامه

- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- افرازی‌زاده، سید فیض‌اله (۱۳۹۰) «بررسی موضوعی و محتوایی لالایی‌های استان کهگیلویه و بویراحمد»، مجموعه مقالات همایش ملی ادب محلی و محلی‌سرایان ایران زمین، یاسوج: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج.
- جاودان، بهرام (۱۳۹۰). جایگاه موسیقی سنتی در استان کهگیلویه و بویراحمد. یاسوج: اداره پژوهش‌های صدا و سیمای مرکز یاسوج.
- حسینی، ساعد (۱۳۸۱). بخشی از شعر و موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد. یاسوج: فاطمیه.
- داوری، فریدون (۱۳۸۲). یک‌صد سال شعر و شاعری استان کهگیلویه و بویراحمد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد.
- ذوالفقاری، احمدی (۱۳۸۸)، گونه‌شناسی بومی سروده‌های ایران، مجله ادب‌پژوهی، شماره ۷ و ۸ ص ۱۴۴ تا ۱۶۸.
- طاهری بویراحمدی، عطا (۱۳۸۸). کوچ (تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد). تهران: سخن.

- طاهری بویراحمدی، سیمین (۱۳۸۳). فرهنگ عامیانه مردم منطقه کهگیلویه و بویراحمد. تهران: ساورز.
- غفاری، یعقوب (۱۳۸۹). مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کهگیلویه و بویراحمد. اصفهان: نقش مانا.
- مجیدی کرابی (۱۳۸۱). مردم و سرزمین‌های کهگیلویه و بویراحمد. تهران: بازتاب اندیشه.
- موسویان، شاهرخ و عباس (۱۳۸۵). «پژوهشی اجتماعی در شعر لری». کاوش‌نامه زبان فارسی. ش ۱۳. ص ۱۴۹-۱۷۸
- جبارنژاد، عباس (۱۳۷۶). «ایل احساس». پایان‌نامه کارشناسی ارشد با راهنمایی دکتر محمد علی صادقیان. یزد: دانشگاه یزد.
- هادی‌پور، نصیر (۱۳۹۲). درآمدی بر تاریخ کهگیلویه. تهران: زیتون سبز.

مصاحبه‌ها:

- مصاحبه با محمد بیناپور، ۴۵ ساله، سواد: فوق دیپلم، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۳/۱۱/۱۰، ساعت ۱۰ صبح.
- مصاحبه با آفی جاودان‌خرد، ۶۸ ساله، بی‌سواد، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۲/۱۱/۶، ساعت ۱۷ عصر.
- مصاحبه با عبدالرحیم طاهرنژاد، ۳۵ ساله، سواد: کارشناسی ارشد، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۳/۱۱/۱۰، ساعت ۱۰ صبح.